

I

نخستین بند در دستورکار پنجمین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیست، «لنین و کمینترن. پیرامون شالوده‌ها و تبلیغ لنینیسم» است. این فقط به معنای اعتراف کنگره به پذیرش روح لنینیسم و بیان آشکار و رسای اراده‌ی شرکت‌کنندگان به حل همه‌ی معضلات پیش‌روی کنگره با روحیه‌ی حقیقتاً لنینیستی نیست. اما به این معنا نیز نمی‌تواند باشد که قرار است برخی مسائلی که در سال‌های اخیر در اروپای مرکزی و غربی، کانون مشاجره‌های داغ بوده‌اند – و در بندهای بعدی دستورکار قرار دارند – در این کنگره پیشاپیش و پیش از تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی جهان، که بند دوم دستورکار است، رفع و رجوع شوند. بی‌تردید در دوره‌ی کنونی تحولات و پیشرفت انترناسیونال کمونیست در بین همه‌ی وظایفی که کمونیسم اروپای مرکزی و غربی و کمونیسم آمریکایی برعهده دارند، وظیفه و میراث لنین زیر عنوان «دست‌یازیدن به اکثریت، در میان مهم‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر»، مهم‌ترین وظیفه است و این تکلیف هنوز تحقق‌نیافته قطعاً فقط می‌تواند با روحی لینی از سوی ما به‌راستی و درستی به‌انجام رسد؛ به‌عبارت روشن‌تر، با روح آن «نتایجی» که، لنین با الهام از تاریخ بلشویسم روسی و تجربه‌ی حزب‌های اروپایی در پایان نوشته‌ی کلاسیک‌اش پیرامون رادیکالیسم و بیماری کودکانی کمونیسم به تأثیرگذارترین شیوه استنتاج کرده است. «یافتن، لمس کردن و متحقق کردن برنامه‌ی مشخص موازین و روش‌هایی که هنوز تماماً انقلابی نیستند؛ موازین و روش‌هایی که توده‌ها را به **سوی آخرین نبرد بزرگ انقلابی، نبردی واقعی و تعیین‌کننده**، راهبری می‌کنند»، امروز نیز، در سال ۱۹۲۴، کماکان و به‌طور واقعی همان وظیفه‌ای است که لنین چهار سال پیش‌تر اعلامش کرد و امروز، سه سال بعد از این باصطلاح «تاکتیک جبهه‌ی واحد»، حتی به‌مراتب آشکارتر از آن‌زمان «وظیفه‌ی اصلی کمونیسم معاصر در اروپای غربی و آمریکا» است. اما حل این تکلیف اصلی و عملی لنینیست‌ها معطوف به زنجیره‌ی همه‌ی بندهایی است که در دستورکار کنگره قرار دارند و نه فقط یک بند منفرد و ویژه؛ و پرداختن به همه‌ی آن‌ها فقط در این معنا می‌تواند در خدمت بند اول، یعنی «شالوده‌ها و تبلیغ لنینیسم» باشد. امروز موضوع بر سر این است که کل کمینترن، پس از رویداد تکان‌دهنده‌ی مرگ رهبر و بنیان‌گذار بزرگش ولادیمیر ایلیچ لنین، نخست امروز می‌تواند و باید نشان دهد که توان و میل و اراده‌اش را دارد که به‌لحاظ نظری و ایدئولوژیک نیز میراث‌دار لنین باشد و پا جای پای او بگذارد، «جانمایه»ی لنین در نظر و عملش به‌مثابه واقعیتی تاریخی، به‌مثابه «لنینیسم»، را حفظ کند، زنده نگه‌دارد و روز به‌روز گسترش دهد و بنابراین از این راه در واقعیت تاریخی کمینترن، لنین مرده را در نقش نظری – ایدئولوژیکش نیز، با مجتمعی قدرت‌مند و بزرگ از لنینیست‌های زنده جایگزین سازد. [۱]

کمیته‌ی اجرایی با قراردادن «لنین و کمینترن» در دستورکار پنجمین کنگره‌ی جهانی به جهانیان اعلام کرد که تحقق این وظیفه‌ی بزرگ، انجام تکلیفی غول‌آسا برای یک حزب است که هم‌تایش در این شکل و قامت هرگز در تاریخ جهان وجود نداشته است و برای جامه‌ی عمل پوشاندن به آن نه فقط وارث طبیعی لنین، یعنی حزب

بلشویک روسیه، بلکه همه‌ی بخش‌های دیگر حزب کمونیست بزرگ ما، همانا انترناسیونال کمونیست، باید به‌لحاظ نظری و عملی سهمی برعهده بگیرند. و به این ترتیب خودِ کنگره نیز باید مهم‌ترین گام‌های نخستینش را در این راه بردارد؛ وظیفه‌ی کنگره این خواهد بود که شعار در نخستین نگاه نامعین و تعریف‌ناشده‌ی «تبلیغ لنینیسم» را که در دستورکار کنگره است، به‌شیوه‌ای که برای کل کمینترن معتبر باشد، به روشنی، به‌طور کامل و به تفصیل صورت‌بندی کند، برای هر بخش از انترناسیونال کمونیست وظایفی ویژه و مختص به آن بخش را که با موفقیت‌ها و باسطح توسعه‌اش مطابق است، مقرر نماید و راه‌کارها و رهنمودهای عمده‌ای را که روند حل این تکالیف بر اساس آن‌ها صورت‌پذیر است، تعریف کند.

معنا و اهمیت نخستین بند در دستورکار پنجمین کنگره‌ی جهانی از این نیز فراتر می‌رود. باید به‌روشنی دانست که کنگره با تعریف دقیق‌تر وظایف جزئی چندگانه و گونه‌گون، که از ترکیب آن‌ها شعار «تبلیغ لنینیسم» شکل می‌گیرد، «نخست فقط در قبال وجه اصطلاحاً فنی مسئله‌ی لنینیسم» موضع‌گیری می‌کند. بدیهی است که این وجه فنی مسئله اهمیت فوق‌العاده بزرگی دارد: «تبلیغ لنینیسم» بخش مهمی از کل وظیفه‌ی بزرگ کمونیستی «سازمان‌یابی و انقلاب» را می‌سازد. و مسلماً تحقق این وظیفه‌ی تبلیغی در آن بخش‌هایی از انترناسیونال کمونیست که هنوز قدرت دولتی را فتح نکرده‌اند، یعنی در همه‌ی بخش‌های اروپایی و آمریکایی، حتی تحت شرایط قانونی و علنی، چه رسد تحت شرایط غیرقانونی و غیرعلنی، در مقایسه با روسیه‌ی شوروی پرولتری بی‌اندازه دشوارتر خواهد بود. بنابراین این وظیفه در چنان کشورهایی به‌شکلی کاملاً متفاوت و دقیقاً منطبق بر شرایط ویژه‌ی آن‌ها می‌تواند پذیرفته شود و صورت بگیرد و این شکل‌های متفاوت قطعاً نیازمند بحث و تعریف دقیق در بالاترین ارگان انترناسیونال کمونیست، همانا کنگره‌ی جهانی هستند. اما این مسائل کمابیش فنی هنوز به‌هیچ‌وجه هسته‌ی مرکزی موضوع نیستند.

درواقع عنوان «لنین و کمینترن. پیرامون شالوده‌ها و تبلیغ لنینیسم» خودِ **روش نظریه‌ی بلشویستی** را در دستورکار قرار داده است. از طریق تبیین «شالوده‌های لنینیسم» و اجرای سیستمی از تبلیغ لنینیستی، که بر این شالوده‌ها متکی است، در همه‌ی بخش‌های انترناسیونال کمونیست، **قرار است که کل کمینترن به‌لحاظ ایدئولوژیک به یگانه‌ای منسجم و استوار و به‌هم‌آمیخته بدل شود که خود بر زمین و زمینه‌ی مشترکِ روش انقلابی مارکسیستی ایستاده است، آن‌هم در چنان شکلی که نظریه‌پرداز بلشویسم، همانا لنین، «بازسازی‌اش کرده» و رو در روی تقلب‌ها و گنج‌سری‌های این باصطلاح «مارکسیست»‌های متحد بین‌الملل دوم نهاده است.** همان‌طور که در بند سوم دستورکار و برنامه‌ی انترناسیونال کمونیست آمده است، در عطف به مسئله‌ی «لنینیسم»، مسئله‌ی **روش نظریه‌ی بلشویستی** انقلابی ما موضوع بحث و مشاجره است.

II

آیا کنگره‌ی بین‌المللی توانش را خواهد داشت از عهده‌ی این تکلیفِ هم‌هنگامِ غول‌آسا مهم و غول‌آسا دشوار برآید؟ آیا می‌تواند شالوده‌های روش‌شناختی «لنینیسم» را چنان دقیق و راست و شفاف تعریف کند که بر پایه‌ی این شالوده‌ها بتوان یک تبلیغ لنینیستی روش‌شناختی و دستگاه‌مند سروسامان داد؟ آیا فرآیند یگانه‌سازی ایدئولوژیک در چارچوب انترناسیونال کمونیست پیشرفتی چنان بسنده خواهد داشت که همه‌ی بخش‌ها و گروه‌های کمینترن را در سر نهادن به روشی نظری متحد کند که در گرایش‌های بنیادینش باید برای همه یکسان باشد؟

این‌جا دشواری‌هایی عظیم بر سر راهند که راه‌حلی واقعاً ژرف‌پو برای این وظیفه را تقریباً منتفی می‌کنند. از یک سو نمی‌توان گفت که در بخش‌های گوناگون انترناسیونال کمونیست، و به‌ویژه در حزب کمونیست آلمان نیز، از به رسمیت شناختن سراسری «لنینیسم» به‌عنوان یگانه روش معتبر نظریه‌ی مارکسیستی به‌طور اعم، صحبتی به میان آمده است. از سوی دیگر، در عطف به این پرسش که ذات «لنینیسم» به‌مثابه روش چیست، حتی بین کسانی که به این روش وفادار و معترفند، کماکان نگرش‌های متعددی موجود است که در خطوط عمده‌شان ماهیتاً با یکدیگر فاصله‌ی بسیاری دارند. شمار بزرگی از نظریه‌پردازان راهبر و پیرو، که خود را به‌لحاظ تشکیلاتی به انترناسیونال کمونیست متعلق می‌دانند و آماده‌اند در سیاست عملی‌شان «لنینیستی» رفتار کنند، این اظهار و ادعا را که این روش به‌لحاظ نظری نیز «یگانه» روش بازسازی‌شده‌ی «مارکسیسم علمی» است، سراسر رد می‌کنند. آن‌ها روش لنینی را به‌مثابه روشی که در دوران کنونی (یعنی دورانی که در مقیاس بین‌المللی، و در اروپا و آمریکا در مقیاس ملی نیز، هنوز دوره‌ی فتح قدرت سیاسی نیست) برای جهت‌یابی مبارزه کافی است و می‌تواند در خدمت اهداف عملی - سیاسی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا باشد، به رسمیت می‌شناسند، اما به‌هیچ‌روی آن‌را به‌مثابه مشخص‌ترین و حقیقی‌ترین روش دیالکتیک ماتریالیستی، به‌مثابه یگانه روش بازسازی‌شده‌ی مارکسیسم انقلابی تلقی نمی‌کنند. این گروه، یا بیش‌تر روش رزا لوکزامبورگ بنیان‌گذار حزب کمونیست آلمان را دارای چنین اعتباری می‌دانند، یا روش هردوی آن‌ها، هم لنین و هم رزا لوکزامبورگ را یک‌جانبه تلقی می‌کنند و مایلند صرفاً روشی را که خود مارکس در دوران بالیدگی علمی‌اش به‌کار بسته است، به‌مثابه روش مارکسیستی حقیقی به رسمیت بشناسند. متأسفانه، در این نوشته‌ی کوتاه حتی امکان آغاز بحثی ژرف و اساسی با این مخالفان مطلق روش لنینی (به‌مثابه «یگانه» روش مارکسیسم علمی) وجود ندارد. این کاری است که باید در شماره‌های آتی نشریه و در همکاری و همیاری حلقه‌ی تا سرحد امکان بزرگی از نظریه‌پردازان مارکسیست انجام شود.

امروز به همین اشاره بسنده می‌کنیم که برای ما پراتیک سیاسی بلشویسم و شکل «بازسازی‌شده»ی نظریه‌ی انقلابی مارکسیستی از سوی لنین، کلی چنان یک‌پارچه و تفکیک‌ناپذیر را می‌سازند که ما نمی‌توانیم بفهمیم و

بپذیریم که چگونه کسانی می‌توانند در «مقام سیاست‌مدار دست اندر کار» در موضوع نقش حزب کمونیست برای انقلاب پرولتری، از یک سو هم‌چنان از موضع قطعنامه‌ی بین‌الملل دوم دفاع کنند و هم‌هنگام، از سوی دیگر، در مقام «مارکسیست علمی»، پیوستگی بین تحول اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری را در شکل‌های ویژه‌ی لوکزامبورگی روش دیالکتیکی - مارکسیستی بفهمند. به‌نظر می‌رسد از موضع [مارکسیسم] «بازسازی‌شده»ی لنینی، و یک گام فراتر، از موضع ماتریالیسم مارکسی کاملاً «ماتریالیستی»، که فعالیت محسوس انسانی و پراکسیس را نیز در قلمرو واقعیت عینی قرار می‌دهد، دریافت بلشویکی از «نقش حزب» می‌تواند کاملاً به‌رسمیت شناخته شود، درحالی که از موضع دیالکتیک لوکزامبورگی - که در وجه عملی‌اش هنوز در مقایسه با دیالکتیک لنینی، دیالکتیکی کاملاً «ماتریالیستی» نیست - در درک لنینیستی از نقش حزب، کماکان ته‌مانده‌ای خجالت‌آور از «ذهنی‌گرایی» [سوبژکتیویسم] باقی مانده است. به‌هرحال، یک چیز کاملاً روشن است: قطعنامه‌ای درباره‌ی «شالوده‌های لنینیسم» و سیستمی برای «تبلیغ لنینیستی» که بتواند در پنجمین کنگره‌ی جهانی از سوی مارکسیست‌های «لوکزامبورگی» و «لنینیست» (و نیز از سوی گروه سوم، یعنی مارکسیست‌هایی که نه [ضرورت] تکامل لوکزامبورگی روش مارکسیستی، و نه «بازسازی» لنینی‌اش را به‌مثابه مارکسیسم راستین و کامل به‌رسمیت می‌شناسند) مشترکاً تصویب شود، بی‌تردید به همان اندازه که همین نظریه‌پردازان بخواهند با اشتراک‌نظر کامل برنامه‌ای کمونیستی برای کل انترناسیونال کمونیست بنویسند، رضایت‌بخش نیست. روشن شدن تام و تمام رابطه‌ی روش‌های لوکزامبورگی و لنینی نظریه‌ی مارکسیستی پیش‌شرط چشم‌پوشی ناپذیر تعریف «شالوده‌های تبلیغ لنینیسم» است.

حتی با چشم‌پوشی کامل از مشاجره‌ی بین لوکزامبورگی‌ها و لنینیست‌ها، امروزه درباره‌ی مسئله‌ی گوهر لنینیسم به‌مثابه روش نظری، هنوز توافق عمومی و سراسری وجود ندارد، برعکس، امروز این توافق عمومی حتی کم‌تر از گذشته است. بعلاوه، کاملاً بدیهی است که در دورانی که در پی بحرانی شدید مهم‌ترین مسائل پراتیک بلشویستی به برابری‌ستای تندترین و تلخ‌ترین مشاجره‌های فراکسیونی بدل شده‌اند، مسئله‌ی روش نظری لنینیسم نیز به‌ناگزیر دچار تذبذب این کشمکش‌ها و جدال‌ها شود، زیرا آگاهی روش‌شناختی حزبی مارکسیستی-کمونیستی بیرون از این قلمرو، یا به‌هر معنای دیگر، ورای پراتیک حزب قرار ندارد، بلکه بخشی مهم از خود این پراتیک انقلابی را می‌سازد. بنابراین ما نباید از این بابت شگفت‌زده باشیم که در تلاش‌های گوناگونی که درحال حاضر برای تعریف روش دیالکتیک لنینیستی صورت می‌گیرند، همه‌ی گرایش‌ها و جریان‌هایی را ببینیم که امروز عملاً در عطف به تاکتیک و در ارتباط با مسائل سیاسی دیگر، در چارچوب کمینترن مواضعی متقابل دارند و رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند. از این زاویه، مقاله‌ی رفیق تاله‌ایمر با عنوان «درباره‌ی کاربست لنینی دیالکتیک مارکسیستی در برخی از مسائل انقلاب پرولتری» که در دفتر اول و دوم نشریه‌ی کمونیستی تازه‌ی «ادبیات کارگری» منتشر شده است، به‌طور اخص جالب توجه است.

III

رفیق تالهائمر می‌خواهد روش لنینیستی را، که از نظر او نیز چیزی نیست جز روش مارکسیستی دیالکتیک ماتریالیستی که از سوی لنین با همان تهور و همان دقت و مراقبت خودِ مارکس به کار بسته شده است، در بررسی سه موضوع ویژه توضیح بدهد: مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله‌ی ارضی و مسئله‌ی جنگ ناسیونالیستی و امپریالیستی. بخش مربوط به مسئله‌ی دیکتاتوری [پرولتاریا] با این نتیجه به پایان می‌رسد که لنین شکل شورایی دولت را هم‌چون «شکل سیاسی سرانجام مکشوف» دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر نمی‌بیند، بلکه تا پایان عمر آن را فقط به‌مثابه «یک نوع [یا مدل = Type] تازه» از دولت، توصیف می‌کند و امکان انواع «کژدیسی‌ها، بازی‌ها و شکل‌ها»ی منحرف و متمایز از این نوع را منتفی نمی‌داند. بخش مربوط به مسئله‌ی ارضی توضیح می‌دهد که لنین از طریق شیوه‌ی برخورد ویژه‌اش به این مسئله «کاربست دقیق و علی‌الخصوص درس‌آموزی از روش ماتریالیستی - دیالکتیکی» به‌دست داده است. (بنا بر تشریح تالهائمر، این کاربرد عبارت است از این که لنین برای نجات هسته‌ی مرکزی امر انقلاب پرولتری، همانا سپردن قدرت سیاسی به پرولتاریا، همه‌ی مطالبات «منجمد و انعطاف‌ناپذیر» برنامه‌ی ارضی تاکنونی بلشویک‌ها را کنار می‌گذارد و به این فرآیند اعتماد می‌کند که جریان پیش‌رونده‌ی «زندگی» راه‌های دیگر را «خودبه‌خود» و «به‌مثابه نتیجه‌ی قدرت نمونه‌ها [ی واقعی و عملی]، به‌مثابه نتیجه‌ی ملاحظات و تأملات عملی»، پیدا خواهد کرد.) در بخش سوم یا آخر، رفیق تالهائمر این نکته را که لنین در رویکرد به مسئله‌ی ملی از یک سو تقلبات وطن‌پرستی سوسیالیستی را با دیدی انتقادی ویران می‌کند، اما از سوی دیگر تأکید دارد که تحت شرایط معینی حتی در اروپای درگیر جنگ جهانی، تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی هرچند «محتمل نیست»، ولی «به‌لحاظ نظری غیرممکن نیز نیست»، «نمونه‌ای حقیقی از تحلیل دیالکتیکی مشخص» قلمداد می‌کند.

البته بسیار دور از ماست که بخواهیم از تحسینی که رفیق تالهائمر نسبت به راه‌حل لنینی برای این سه مسئله‌ی مهم و دشوار روا می‌دارد، حتی به فاصله‌ی تاریخی عقب بمانیم. با این حال باید به‌طور جدی این پرسش را طرح کنیم که لنین از طریق حل و فصل این مسائل، آن‌گونه که رفیق تالهائمر توصیفش می‌کند، تا کجا نمونه‌ای «به‌طور اخص» درس‌آموز و سرمشقی دقیق از کاربرد روش دیالکتیکی - ماتریالیستی مارکسیسم ارائه کرده است؟ مثلاً کاربرد به‌طور اخص درس‌آموز و دقیق روش دیالکتیکی - ماتریالیستی در شیوه‌ی عملی لنین در مسئله‌ی ارضی، مشخصاً چیست؟ همان‌طور که همه می‌دانند مارکس نیز طبقه‌ی انقلابی را، آن‌جا که قد برافراشته است، دارنده‌ی این توانایی قلمداد کرد که «مستقیماً در موقعیت مختص به‌خود، محتوا و مواد فعالیت انقلابی‌اش را پیدا کند: دشمن را سرکوب کند، بنا بر نیازهای منتج از مبارزه دست به اقداماتی بزند، و پی‌آمدهای اعمال او، برانگیزاننده‌اش برای گام‌های بعدی‌اند. این طبقه به پژوهش‌های نظری پیرامون وظایف خود نمی‌پردازد.» (مبارزات طبقاتی در فرانسه، چاپ «دیچه»، ص ۳۱۰) نظریه‌پردازان و دست‌اندرکاران انقلاب

روسیه نیز، بنا بر حقی همانند، مجازند در متن مبارزه‌ی جاری به‌همان دیالکتیک درون‌ماندگار، ناآگاهانه و طبیعی که خود را در «زندگی» و در مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی به‌مثابه بخشی از همین زندگی «به‌خودی‌خود» به کرسی می‌نشانند، تکیه و اعتماد کنند. اما آیا لنین دقیقاً در این‌جا، یعنی جایی که (به زبان مارکس) «از پژوهش‌های نظری چشم پوشید»، روش دیالکتیکی را به کار بست؟ آیا دقیقاً از این طریق آن‌را «به‌طور اخص، درس‌آموز» و «به‌طور اخص، دقیق» به کار بست؟ برعکس، ما معتقدیم که این دقیقاً همان نقطه‌ی تعیین‌کننده‌ی است که حتی پیشرفته‌ترین دیالکتیک ماتریالیستی، که قرار است به‌لحاظ فکری دربرگیرنده‌ی فرآیند تاریخی انقلاب پرولتری باشد، به آخرین مرزها [و توانمندی‌ها] ایش می‌رسد؛ این‌جا جایی است که فرآیند تاریخی مشخص در واقعیت زنده‌ی مادی‌اش، البته کماکان به‌لحاظ عینی سیر حرکتی دیالکتیکی دارد، اما در بُرش‌هایی طولانی از این مسیر و حرکت، دیگر نمی‌تواند به فهم و ادراک دیالکتیک‌دان درآید [و در قالب نظریه بگنجد]. از متعلقات یک نظریه‌ی دقیق در روش مارکسیستی این است که وجود این مرزها را نادیده نگیرد. البته توقع بسیاری است اگر کسی بخواهد هسته‌ی حقیقی «دیالکتیک ماتریالیستی» مارکس و لنین را دقیقاً همین‌جا ببیند و بجوید. اما رفیق تاله‌ایمر، هرچند به‌شبهه‌ای دیگر، در دو مثال دیگری نیز که برای نشان دادن کاربست لنینیستی روش دیالکتیکی مارکسیستی برگزیده است، می‌خواهد گرایش معینی در روش مارکسی - لنینی را، که مسلماً یکی از روش‌های واقعاً ماتریالیستی و از هر نظر غیرمتافیزیکی است، اما بی‌تردید درونی‌ترین گوهر این روش دیالکتیکی - ماتریالیستی نیست، به امر بنیادین و هسته‌ی مرکزی ماتریالیسم، مارکسیسم و لنینیسم به‌طور کلی بدل کند. علاوه بر این کژدیسی گوهر روش مارکسیستی - لنینیستی که او در این سه نمونه به‌درستی ارائه کرده است، در مقدمه‌ی مقاله‌اش و در قالب اشاراتی پراکنده، یک تئوری دیگر برای گوهر این روش طرح می‌کند که به اندازه‌ی همان سه نمونه‌ی دیگر عموماً کژدیسه است. او در این اندیشه‌ی بنیادین مارکسی که حقیقت همیشه مشخص است، اغراق می‌کند و آن‌را به کاریکاتوری بدل می‌سازد که بر اساس آن، نتایج اندیشه‌ی ماتریالیستی - دیالکتیکی لنین و مارکس هرگز و در هیچ شکلی نمی‌تواند از حوزه‌ی تجربه‌ای مقطعی و لحظه‌ای که موضوع آن اندیشه، نقطه‌ی عزیمت و استنتاج آن و آماجش بوده است، فراتر رود و نمی‌تواند اعتبار عام داشته باشد؛ انگار این مارکس (مثلاً در نامه به میخائیلوویچ) یا لنین (مثلاً در مقدمه به «رادیکالیسم» با این عنوان: «از اعتبار بین‌المللی انقلاب روسیه به کدام معنا می‌توان سخن گفت؟») نیست که با دقت بسیار بین آن دسته از نتایج پژوهش ماتریالیستی - دیالکتیکی‌شان که چنین اعتبار عامی دارند و آن‌ها که چنین اعتباری ندارند، تمایز قائل می‌شود. اساساً چه ارزشی دارد روشی «ماتریالیستی - دیالکتیکی» که چیزی به‌ما نمی‌دهد که از تجربه‌ی آشنا و معاصر ما، به هر معنایی، فراتر رود، بلکه برعکس، آن‌طور که تاله‌ایمر می‌گوید، هیچ ره‌آوردی ندارد جز نتایجی تاریخی که از یک سو انعکاس (!) نظری و تجزیه و تحلیل یک دوران مشخص است و از سوی دیگر، رهنمودهایی برای مبارزه‌ی پرولتاریا، ولی محدود به یک دوران معین؟

درواقع روش تازه‌ای که رفیق تاله‌ایمر با این دگرسان‌سازی دیالکتیک ماتریالیستی مارکسی - لنینی ساخته است، دیگر هیچ ربطی به روش دیالکتیک ماتریالیستی ندارد. رفیق تاله‌ایمر در تلاشش برای جمع و جور کردن روش ماتریالیستی مارکس و لنین در قالب روش یک علم صرفاً تاریخی و معطوف به پراتیک، از مرزهای آن چه می‌توان دیالکتیک ماتریالیستی نامید، فراتر رفته و به تاریخی‌گری‌ای کاملاً غیردیالکتیک، پوزیتیویسم و عمل‌گرایی رسیده است. درحالی که رزا لوکزامبورگ، همان‌طور که اشاره شد، در دریافتش از پراکسیس انسانی هنوز کاملاً ماتریالیستی نشده است و از این لحاظ هنوز در دیالکتیکی هگلی باقی مانده است، رفیق تاله‌ایمر، برعکس، همراه با باقیمانده‌های دیالکتیک هگلی، هم‌هنگام همه‌ی آن‌چه را که دیالکتیکی است از روش علم مارکسیستی زوده است؛ روش ماتریالیستی - دیالکتیکی مارکس که در اساس درک مشخص انقلاب پرولتری به‌مثابه فرآیندی تاریخی و کنش تاریخی طبقه‌ی پرولتر است، در دستان تاله‌ایمر به «انعکاس» صرفاً منفعل و ایدئولوژیک امور واقع منفرد و به‌لحاظ زمانی و مکانی متفاوت تاریخی بدل می‌شود.

این کژدیده‌کردن نظری گوهر روش ماتریالیستی - دیالکتیکی مارکسیستی و لنینیستی عملاً به ارزش‌زدایی همه‌ی نتایجی راه می‌برد که از سوی مارکس و انگلس و لنین و دیگر مارکسیست‌ها فراچنگ آمده است. و نسبتاً به آسانی می‌توان دید که این گرایش به ارزش‌زدایی از دستاوردهای روش پژوهش مارکسی - لنینی از کجا منشاء می‌گیرد و به چه سویی می‌رود. به‌عنوان نمونه این حرفِ صدارت‌تکرار شده‌ی تاله‌ایمر را در نظر بگیریم که دولت شوراهای لنین فقط یک نوع از انواع ممکن بازی‌ها یا اعوجاج‌ها را توصیف می‌کند. برای خلاص شدن از دست نتایج روش مارکسی - لنینی، خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه، بیش‌تر از این نمی‌توان از این نتایج ارزش‌زدایی کرد. تلقی دولت‌شورها فقط به‌مثابه یک نوع از دیکتاتوری پرولتاریا، نوعی از میان انواع بسیار متنوع بازی‌های ممکن، به نظریه‌پرداز «لنینیسم» امکان می‌دهد از دست شکل «انعطاف‌ناپذیر» دیکتاتوری شورها (که از دید حقیقی لنین، البته نقطه‌ی «آغاز» قابل توسعه، اما نقطه‌ی آغاز «معین» شکل سوسیالیستی «مشخص» دمکراسی‌گرایی است!) خلاص شود و به‌سوی «انواع بازی‌ها، کژدیسگی‌ها» می‌ممکن و گوناگون این «نوع» و از ریخت‌افتادگی‌های آن، مثلاً «دولت کارگری» زاکسنی، برود و به این ترتیب همه‌ی «نتایج» دیگر نظریه‌ی مارکسی و لنینی را رها کند. اگر همه‌ی این‌ها صرفاً «نتایجی تاریخی»، مقید به پیش‌شرط‌های تاریخی معین‌شان، و فقط کاربرست‌پذیر در مناسبات دوره‌ای معین و کشوری معین باشند، آن‌گاه بدیهی است که تحت شرایط و مناسبات تازه و در قبال تجربه‌های تازه و ملزومات سیاسی تغییریافته، همه‌ی این «نتایج» تاکنونی مارکسیسم اعتبارشان را از دست می‌دهند و می‌توانند، و باید، به‌وسیله‌ی شناخت‌ها و رهنمودهای تازه‌ای جایگزین شوند که اینک اوضاع و احوال تازه برای کاربرست «لنینیستی» دیالکتیک ماتریالیستی در آن‌ها «منعکس» می‌شود. رفیق تاله‌ایمر با تبدیل ماتریالیسم انقلابی و دیالکتیکی مارکس و لنین به ماتریالیسمی نه دیگر دیالکتیکی و بنابراین نه دیگر انقلابی (به‌عبارت دیگر و به‌گونه‌ای وارونه: نه دیگر انقلابی و از این‌رو نه دیگر دیالکتیکی)، [همانا تبدیل آن] به پراتیک و علمی تجربی و صرفاً تاریخی، «لنینیسم» را در جامه‌ای

فریفتارانه در واقع پیرو روشی می‌کند که گرایش اپورتونیستی و رفرمیستی دارد و آن را جایگزین روش انقلابی مارکسیسم می‌کند.

IV

ما برداشتی از روش لنینیستی را که تالهایمر نمایندگی‌اش می‌کند، به این دلیل که او به‌عنوان سخنگوی دوم مبحث برنامه در پنجمین کنگره‌ی جهانی تعیین شده است و از این لحاظ نظرش پیرامون گوهر لنینیسم به‌مثابه روش، بی‌گمان در کنگره مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد، با تفصیل ویژه بررسی نکردیم. مسئله‌ی ما بیش‌تر این بود که در مثالی نمونه‌وارتر و به تفصیل و به‌روشنی نشان دهیم که تلاش برای تعریف «شالوده‌های لنینیسم» و به‌ویژه تعیین گوهر روش لنینی در پنجمین کنگره‌ی جهانی نه تنها با دشواری‌هایی بسیار بزرگ و امروزه تقریباً چیرگی ناپذیر روبروست، بلکه علاوه بر این با خطرهایی نیز همراه است که هر اندازه در قلمروهای به‌ظاهر صرفاً نظری و بسیار به‌دور از مبارزه‌ی عملی فراکسیون‌ها به‌سادگی نادیده بماند و مورد توجه قرار نگیرند، بسا بسیار بزرگ‌تر خواهند بود. این روزها زیر پرچم انقلابی و برای ما بسیار گران‌بهای «لنینیسم» برخی جریان‌ها در تلاش قاچاق مواد رویزیونیستی، رفرمیستی، اپورتونیستی و انحلال‌طلبانه به‌درون پراکسیس و نظریه‌ی کمونیسم انقلابی‌اند. و نظریه‌ی روش لنینیستی به‌نحوی که اینک از سوی رفیق تالهایمر صورت‌بندی شده است، در ژرف‌ترین شالوده‌هایش فقط به‌معنای نظریه‌ای است خطا، برای یک پراکسیس سیاسی‌ای نادرست. رفتار روش [باصطلاح] «لنینیستی» تالهایمر و رفقای نزدیک به او با روش واقعی لنینیسم انقلابی، یعنی روش ماتریالیستی - دیالکتیکی مارکسیسم انقلابی، بازسازی‌شده و کمال‌یافته از سوی لنین، درست مانند رفتار تاکتیک اپورتونیستی و رفرمیستی جبهه‌ی واحد با روش انقلابی تهییج و بسیج توده‌ای در آلمان است که پس از کنگره‌ی حزب در لایپزیک در پیش گرفته شد. پنجمین کنگره‌ی جهانی باید در عطف به معضلات عملی سیاست کمونیستی، به مسئله‌ی برنامه و نیز مسئله‌ی شالوده‌های لنینیسم، مانند همه‌ی مسائل دیگر، دیوارهای حفاظتی معینی را برای مقابله با سیل اوج‌گیرنده‌ی رویزیونیسم کمونیستی برپا کند. کنگره می‌تواند با ایفای این نقش سلبی در برابر خطر فروپاشی روش علم انقلابی مارکسیستی، بازسازی‌شده و کمال‌یافته از سوی لنین را که در گوهر خود چیزی جز آگاهی نظری از کنش انقلابی طبقه‌ی کارگر نیست، به مقاومت و مقابله‌ای نیرومند دست زند. برای تعریف و تثبیت ایجابی گوهر لنینیسم به‌مثابه روش، فعالیت‌های [سیاسی و نظری] کنونی کمیت‌ترن به‌همان اندازه نامناسب و ناشایسته‌اند که تعریف و تثبیت یک برنامه‌ی کمونیستی نهایی و غایی که برای کل یک دوران [تاریخی] از سیاست کمونیستی معتبر باشد.

توضیح مترجم: این متن نخستین‌بار در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۲۴ در نشریه‌ی «انترناسیونال» [Die International]، ارگان نظری حزب کمونیست آلمان، که کارل کُرش در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵

سردبیری‌اش را برعهده داشت، منتشر شد. متن همچنان فقط با رسم‌الخط قدیمی آلمانی، باصطلاح «خط شکسته» (Frakturschrift) موجود است.

یادداشت:

[۱] برای توضیحات بیش‌تر در این‌باره به‌ویژه نگاه کنید در بخش آخر به نوشته‌ی زینوویف زیر عنوان «و.ا. لنین - نابغه، آموزگار، رهبر و انسان» در شماره‌ی ۳۱ و ۳۲ کمیترن و نیز نوشته‌ی ویژه‌ای از بلاکون [Bela Kun] درباره‌ی «تبلیغ لنینیسم» در شماره‌ی ۳۳.